

دکتر دیوید دسیلوا ، جهان فرهنگی عهد جدید، جلسه ۱، مقدمه: آبرو و شرم

دیوید دسیلوا و تد هیلدبرانت © 2024

این دکتر دیوید دسیلوا در تدریس خود در مورد دنیای فرهنگی عهد جدید است. این جلسه 1، مقدمه افتخار و شرم است. سلام، من دیوید

دسیلوا هستم. من استاد عهد جدید و یونانی در مدرسه الهیات اشلند در اشلند، اوهایو هستم، جایی که از سال 1995 تدریس می‌کنم. من به عنوان یک پیر متدیست متحد در کنفرانس فلوریدا منصوب شده‌ام و کارم در دانشگاه را تا حد زیادی به عنوان کاری در خدمت کلیسا می‌دانم. مدت‌ها پیش هنگام تحقیق در مورد رساله دکترایم، به محیط فرهنگی عهد جدید علاقه‌مند شدم، که واقعاً به نظر می‌رسید از نظر خواندن یک متن خاص عهد جدید تفاوت زیادی ایجاد می‌کند.

در مورد من، نامه به عبرانیان بود. برای ما مهم است که هنگام خواندن هر نوع متنی، با دقت و انتقادی در مورد فرهنگ به عنوان یک زمینه یا محیط اصلی فکر کنیم. خواندن کتاب مقدس به ویژه برای ما مهم است زیرا ارزش‌های فرهنگی و رویه‌های اجتماعی که با آنها آشنا می‌شویم و به دلیل بزرگ شدن در قرن بیست و یکم، به ویژه در آمریکای شمالی و اروپای غربی، به بخشی جدایی‌ناپذیر از شیوه تفکر ما تبدیل می‌شوند، با ارزش‌های فرهنگی و فرضیات و روش‌های انجام کارهایی که مردم ساکن شرق مدیترانه در قرن اول میلادی تجربه می‌کردند، بسیار متفاوت است. به عنوان مثال، ما به ندرت در مورد آبرو و شرم فکر می‌کنیم.

حداقل، من به ندرت به این چیزها که در فلوریدای قرن بیست و یکم در حال حرکت هستند فکر می‌کنم. من خیلی بیشتر فکر می‌کنم، یا می‌بینم که مردم بیشتر به حقوق فردی، قانونی بودن، سوالات مربوط به اینکه چه چیزی قابل اجرا است یا نه فکر می‌کنند، در مقابل سوالات مربوط به اینکه چه چیزی ارزش‌های گروه را در بر می‌گیرد و اینکه آیا آن ارزش‌ها در عمل ما منعکس می‌شوند یا خیر. بنابراین، واکنش همسالان ما چه خواهد بود؟ آیا برای ارزش دادن به ما خواهد بود یا برای احترام به ما، یا منجر به از دست دادن وجهه یا از دست دادن ارزش خواهد شد؟ روش‌های ما برای انجام تجارت، برای دسترسی به کالاها، در درجه اول تجاری است تا رابطه‌ای.

وقتی تقریباً به چیزی نیاز دارم، آن را با ارائه چیزی و مبادله آن در همانجا با چیز دیگری، معمولاً پول نقد یا اعتبار برای کالای مورد نظر، به دست می‌آورم. این یک رویکرد رابطه‌ای برای دسترسی به کالاها یا فرصت‌ها نیست، در حالی که مدیترانه‌ای‌های قرن اول تقریباً دومی بودند. من در مورد خانواده بسیار متفاوت از روشی که یک ساکن قرن اول آسیای صغیر، یهودیه یا مصر در مورد خانواده فکر می‌کرد، فکر می‌کنم.

تصور ما از خانواده در ایالات متحده در مقایسه با آنها کاملاً محدود است. ما خانواده‌های هسته‌ای خودمان را داریم، و اگر در مورد خانواده گسترده صحبت کنیم، در مقایسه با تصور مردم باستان از خانواده، هنوز کاملاً ناقص است. و البته، ارزش‌هایی مانند پاکی و آلودگی برای ما در جهان غرب قرن بیست و یکم، طنین بسیار متفاوتی نسبت به آنچه برای عیسی در قرن اول در جلیل یا یهودیه وجود داشت، دارند.

برای ما، آلودگی عمدتاً یک مسئله زیست‌محیطی است، یا اگر از نظر آلودگی یا تطهیر فکر کنیم، اغلب به نوعی به حوزه بهداشت یا میکروب‌ها منتقل می‌شود، نه به حوزه دین و ارتباط با خدا و توانایی فرد برای حضور در پیشگاه خدا. ارزش‌های فرهنگی و رویه‌های اجتماعی با گذر از بیست قرن و گذار در قاره‌ها، به

شدت تغییر کرده‌اند، اما ارزش‌های فرهنگی و رویه‌های اجتماعی منطق خاص خود را دارند. آنها پیش‌فرض‌های خاص خود را دارند و ما باید در تفسیر متون باستانی بسیار دقت کنیم تا منطق فرهنگی یا پیش‌فرض‌های فرهنگی خود را بر آن متون تحمیل نکنیم.

این متون از دل فرهنگی کاملاً بیگانه، با منطق فرهنگی و پیش‌فرض‌های اجتماعی بیگانه، نوشته شده‌اند. اگر ما از این تفاوت آگاهی و دانش کسب نکنیم، ناگزیر آن متون را اشتباه خواهیم خواند. من این را خطر بزرگی می‌دانم وقتی که آن متون از اعتبار کتاب مقدس برخوردارند، زیرا خطری که ما را تهدید می‌کند این است که پیش‌فرض‌های فرهنگ خود را در متن بخوانیم و آنها را از متنی که اکنون دارای اعتبار الهی است، بشنویم در حالی که در بسیاری از موارد، آن متون پیش‌فرض‌های فرهنگی ما را به چالش می‌کشند و از برخی جهات ما را به زندگی کاملاً ضدفرهنگی در آن زمینه فرا می‌خوانند.

به نظر من، مثالی که برای الهیات مسیحی و شاگردی بسیار مهم است، مفهوم هدیه رایگان فیض است. موقعیت فرهنگی ما باعث می‌شود که این عبارت را به این معنی بخوانیم که هیچ تعهدی برای دریافت‌کننده چنین لطفی وجود ندارد. ما هدیه رایگان فیض را می‌شنویم و آن را به این معنی تفسیر می‌کنیم که این باید رایگان باشد زیرا هیچ هزینه‌ای برای ما ندارد.

پولس هرگز هنگام نوشتن درباره موهبت فیض رایگان خدا، با این عبارات فکر نمی‌کرد، اما ما فرض می‌کنیم که منظور او همین است و بنابراین، بین درک موهبت فیض خدا و شاگردی ما، یعنی پاسخ ما به خدا، شکاف بزرگی وجود دارد. ما معمولاً حرف پولس را نمی‌شنویم وقتی می‌گوید عیسی به خاطر همه مرد تا کسانی که زنده هستند نه برای خود، بلکه برای کسی که برای آنها مرد و زنده شد، زندگی کنند. از نظر پولس، موهبت فیض رایگان به این واقعیت اشاره دارد که بخشش رایگان بوده است.

این بخشش نمی‌توانست با هیچ عمل خودمان اجباری باشد. همانطور که او در رومیان ۱۱ می‌نویسد، چه کسی تا به حال به خدا چیزی داده است که خدا باید آن را به او بازگرداند؟ بخشش آزاد و بدون اجبار است اما دریافت، رابطه‌ای از تعهد به خدا ایجاد می‌کند. این واقعیت که ما ممکن است در مورد این موضوع احساس راحتی نکنیم، نشان می‌دهد که چقدر از ارزش‌های فرهنگی و شیوه‌های اجتماعی خود پولس دور هستیم و اگر واقعاً می‌خواهیم به حرف‌های او گوش دهیم، چقدر باید تلاش کنیم.

از این رو، من دریافته‌ام که برای ما به عنوان خارجی‌هایی که عهد جدید را می‌خوانیم، بسیار مهم است که خود را در ارزش‌های فرهنگی و ماتریس اجتماعی مدیترانه قرن اول غوطه‌ور کنیم تا بتوانیم بفهمیم چه چیزی و چرا آن شنوندگان باستانی را در یک متن برمی‌انگیزد، و بتوانیم ارتباطات استدلالی را که نویسنده فرض می‌کند شنوندگانش ارائه خواهند داد، بهتر درک کنیم، نه اینکه خودمان را فرض کنیم و ارائه دهیم، که مانند مثالی که نشان داده شد، می‌تواند کاملاً با منطق نویسنده باستانی بیگانه باشد. توجه به ماتریس فرهنگی عهد جدید همچنین به ما کمک می‌کند تا چالش‌های پیش روی آن شنوندگان باستانی را در زمینه‌هایشان و همچنین چالش‌هایی را که نویسندگان عهد جدید برای مخاطبان خود ایجاد می‌کنند تا آنها را به یک نوع جامعه متمایز جدید تبدیل کنند، با وضوح بیشتری تشخیص دهیم. در نهایت، توجه به این ارزش‌ها و شیوه‌های فرهنگی به ما کمک می‌کند تا با وضوح بیشتری در مورد چگونگی به کارگیری چالش‌های نویسندگان عهد جدید برای خود و کلیساهایمان در یک فرهنگ جدید فکر کنیم.

در این سخنرانی آغازین، می‌خواهم بر ارزش‌های فرهنگی آبرو و شرم در جهان باستان، به ویژه محیط مدیترانه‌ای قرن اول در نوشته‌های عهد جدید، تمرکز کنم. آبرو یک ارزش اصلی در میان ساکنان جهان مدیترانه است. تعمیم‌های کلی دشوار و شاید از برخی جهات غیرعقلانه باشد، اما این تعمیم خاص که مردم مدیترانه در قرن اول تمایل به ارزش‌گذاری و تفکر در مورد آبرو داشتند، بر اساس شواهد گسترده‌ای که به این سمت اشاره دارند، حداقل از ایتالیا در سراسر شرق مدیترانه تا شمال آفریقا، کاملاً موجه به نظر می‌رسد.

، برای مثال، در رساله‌ای با عنوان «درباره‌ی فواید «نوشته‌ی سنکا، فیلسوف و سیاستمدار رومی قرن اول می‌خوانیم که نویسنده‌ای نخبه بود و اتفاقاً در دوران بلوغ نرون، معلم او نیز بود. لطفاً سنکا را بر اساس این موضوع قضاوت نکنید. اما سنکا می‌نویسد که تنها اعتقاد راسخی که از آن به اثبات نکات دیگر می‌رسیم این است: آنچه شریف است، تنها به دلیل شریف بودنش عزیز شمرده می‌شود.

سنکا در اینجا از قرن اول سخن می‌گوید تا در سطحی فراتر با ما درباره ارزش‌های دنیای خود صحبت کند، و ارزش بنیادی را ارزش آبرو می‌داند. اگر چیزی آبرومندانه باشد، به طور خودکار مطلوب است. برعکس می‌توانیم استنباط کنیم که اگر چیزی ننگین باشد یا منجر به رسوایی شود، ذاتاً و اساساً برای افرادی که سنکا می‌شناسد نامطلوب است.

چیزی که او همچنین به ما می‌گوید این است که ملاحظات مربوط به آبرو، چگونگی به دست آوردن آن چگونگی حفظ آن، و آنچه ممکن است باعث از دست دادن آن شود، برای تصمیم‌گیری‌ها اساسی هستند. وقتی او می‌نویسد که او و همکارانش از بررسی آنچه آبرومندانه است به اثبات نکات دیگر می‌روند، به ما می‌گوید که استدلال نهایی مردم، همانطور که او مشاهده کرده است، این است که آیا چیزی آبرومندانه است یا ننگین. ارزش‌های دیگر اغلب به عنوان ملاحظات مهم در کنار آنچه آبرومندانه است، مطرح می‌شوند، اما اگر این تضاد آشکار شود، این ارزش‌ها معمولاً بر ارزش‌های آبرومندانه غلبه نخواهند کرد.

برای مثال، ما حجم زیادی از متون از دنیای باستان داریم که در مورد چگونگی ترغیب مردم، چگونگی وادار کردن آنها به انجام کاری که می‌خواهید یا چگونگی تصمیم‌گیری دلخواه شما صحبت می‌کنند. اینها کتابچه‌های راهنمای باستانی یا کلاسیک در مورد فن بیان و سخنرانی اقناعی هستند. در این کتابچه‌ها، ما در مورد تعدادی از انگیزه‌هایی که مردم را در کنار شرافت سوق می‌دهد، می‌خوانیم، که همیشه به آن اشاره می‌شود.

در کنار امر شریف، می‌توانید با چیزی روبرو شوید که امنیت و ایمنی را به ارمغان می‌آورد. برای مثال، رتوریک آگهی هرنیوم، کتابی لاتین در مورد اقناع مربوط به حدود ۵۰ سال قبل از میلاد، می‌گوید که دو انگیزه‌ی محرک در تصمیم‌گیری، آبرو و امنیت هستند. اما همین نویسنده می‌گوید اگر بین این دو ارزش تضادی وجود داشته باشد، آبرو همیشه پیروز خواهد شد.

شما هرگز نمی‌توانید بپذیرید که مسیری که به امنیت منتهی می‌شود، ننگین است و انتظار داشته باشید مخاطبان خود را متقاعد کنید. یا اگر بخواهیم حتی بیشتر به ارسطو در کتاب‌های اخلاقش برگردیم، ارسطو دوباره آبرو را به عنوان یک دغدغه‌ی محرک و در عین حال یک لذت و مزیت معرفی می‌کند. اما او نیز خواهد گفت که هر جا تضادی وجود داشته باشد، آبرو در اولویت قرار خواهد گرفت.

اگر می‌خواهید نظر مخاطب را جلب کنید، هرگز نمی‌توانید آنها را آشکارا به مسیر ننگین سوق دهید. با این اوصاف، شواهد زیادی داریم که به آبرو و شرم به عنوان ارزش‌های اساسی و محوری اشاره می‌کند. و اگرچه آنها در کنار سایر ارزش‌ها و ملاحظات اصلی وجود دارند، اما تعداد زیادی از نویسندگان باستانی آنها را به عنوان محرک‌های اصلی تصمیم‌گیری معرفی می‌کنند.

یک تمرین مفید می‌تواند زمانی برای مرور اجمالی کتاب امثال یا کتاب تا حدودی جدیدتر حکمت بن سیرا باشد. توجه کنید که نویسندگان این کتاب‌ها چند بار یک رفتار یا عمل را صرفاً با گفتن اینکه شرافتمندانه است یا خوب هم هست، تحسین می‌کنند، همانطور که اغلب ترجمه می‌شود. اما کلمه‌ای که ترجمه می‌شود به معنای شریف است kalon، اغلب، حداقل در بن سیرا.

انجام این کار شرافتمندانه است. و چه بسیار پیش می‌آید که عملی صرفاً به این دلیل که ننگین خوانده شرم‌آور است. و اغلب، یکی از این نویسندگان همین را دلیل کافی برای منصرف X می‌شود، منع می‌شود. انجام می‌داند. حال، شرافت یک ارزش اجتماعی است X کردن دانش‌آموز از انجام

، به عبارت دیگر، آبرو توسط گروهی از دیگران نسبت داده می‌شود. من ممکن است عزت نفس داشته باشم اما تا زمانی که دیگران نگویند که من آبرو دارم و ارزیابی مثبت خود را از ارزش من به عنوان عضوی از گروهشان منعکس نکنند، آبرو ندارم. در هر گروهی که آبرو و شرم برای آنها ارزش‌های مهمی هستند، هر گروه تصمیم می‌گیرد که چه چیزی رفتار آبرومندانه را تشکیل می‌دهد و چه چیزی یک فرد آبرومند را می‌سازد.

و اغلب، اینها کارهایی هستند که اگر فردی آنها را انجام دهد، به رفاه و بقا و حفظ گروه کمک می‌کنند. و بنابراین، در یک فرهنگ شرافتمند، دیگران در جامعه من کنترل اجتماعی زیادی بر من دارند زیرا من به دنبال تأیید آنها هستم. من به دنبال بازخورد آنها هستم که آنچه انجام می‌دهم، آنچه انجام می‌دهم و نگرش‌ها و اعمالی که نشان می‌دهم از نظر آنها ارزشمند است.

بنابراین، به احتمال زیاد من کاری را انجام می‌دهم که گروه برای شکوفایی و بقای خود به آن نیاز دارد. و احتمالاً بر اساس ارزیابی خودم از برآورده کردن آن ارزش‌ها، عزت نفس یا اعتماد به نفس خواهم داشت. اما احترام، باز هم مستلزم احترامی است که دیگران نیز به من بدهند.

همچنین احتمال ناهماهنگی شناختی شدید وجود دارد، جایی که ممکن است فرد به تحقق آن ارزش‌ها اعتقاد داشته باشد اما از تأیید همین ارزش‌ها توسط افراد مهم زندگی‌اش محروم شود. در این زمینه، شرم اساساً دو معنای متفاوت دارد. می‌توانیم در مورد شرم از نظر بی‌آبرویی، رسوایی و تجربه عدم تأیید گروه صحبت کنیم.

این گروه این پیام را ارسال می‌کند که کاری که شما انجام می‌دهید ارزشمند نیست. این کار برای حفظ هویت و بقای این گروه خوب نیست. به معنایی کاملاً متفاوت، شرم بار مثبت‌تری نسبت به فروتنی یا نگرانی برای تأیید گروه دارد.

بنابراین، مردم در یک فرهنگ آبرودار اغلب حس شدیدی از شرم دارند که باعث می‌شود سعی کنند از شرم به معنای منفی آن، اغلب به هر قیمتی، اجتناب کنند. در مدیریت قرن اول، می‌توانیم در مورد کسب یا لذت بردن از آبرو بر اساس دو نوع ویژگی یا فعالیت صحبت کنیم. یکی از این‌ها اجزای چیزی است که می‌توانیم آبروی نسبت داده شده بنامیم، که به آن آبروی انتسابی نیز می‌گویند.

اینها کم و بیش حوادث تولد هستند. من در یک خانواده خاص متولد شده‌ام و آن خانواده جایگاه و افتخار جمعی خاصی دارد. من به واسطه تولد در آن خانواده، وارث آن جایگاه و افتخار جمعی هستم.

گاهی اوقات یک گروه قومی دارای یک نوع شرافت یا فاقد آن است. و گروه‌های قومی مختلف، همانطور که ادبیات باستانی را می‌خوانیم، گروه‌های قومی مختلف اغلب بر سر ادعاهای نسبی خود برای شرافت با هم رقابت می‌کنند. اما راه‌هایی هم وجود دارد که من می‌توانم شرافت خود را افزایش دهم.

بنابراین، می‌توانیم از افتخار کسب‌شده صحبت کنیم. این افتخار در اعمالی که انجام می‌دهم و آنچه انجام می‌دهم، تا حدی که این اعمال منعکس‌کننده ارزش‌ها یا فضایل گروهی باشد که به آن تعلق دارم، نمود پیدا می‌کند. افتخار و فقدان افتخار، یعنی شرمساری، نیز می‌توانند به طرق مختلفی نشان داده شوند.

هنگام خواندن متون باستانی، باید به آنچه برای بدن‌های فیزیکی اتفاق می‌افتد، نحوه قرارگیری آنها در ارتباط با یکدیگر و نحوه برخورد با آنها توجه داشته باشیم. بنابراین، برای مثال، چیدمان صندلی‌ها اغلب منعکس

کننده تصمیماتی در مورد احترام نسبی است. از این رو، دعوت به نشستن در دست راست من معمولاً دعوت به نشستن در جایگاهی محترمانه و در نتیجه، برخورداری از اولویت نسبت به سایر افراد در آن جمع است.

نحوه برخورد با سر، و همچنین نحوه برخورد با سر فیزیکی، نشان دهنده تصمیمات احترام آمیز از سوی یک گروه است. اگر آن سر مسح شود، به آن شخص افتخار یک مقام خاص، شاید مقام کاهنی یا پادشاهی اعطا می‌شود. اگر سر کسی تاجگذاری یا تاجگذاری شود، آن شخص به طور آشکار و عمومی مورد احترام قرار می‌گیرد.

برای مثال، برنده یک مسابقه ورزشی یک تاج گل دریافت می‌کند. عمل قرار دادن تاج گل دور سر، نمایش نمادینی از افتخاری است که اعطا و اجرا می‌شود. یا اگر آن سر، مثلاً در محاکمه و تمسخر عیسی سیلی زده شود، این یک نسبت بی‌آبرویی، شرم، چالشی برای افتخار، بخشی از یک آیین تنزل جایگاه است که هرگونه حس افتخاری را که آن شخص ممکن است داشته باشد، از بین می‌برد.

ما همچنین باید به ذکر نام یا شهرت در این متون توجه داشته باشیم. شهرت تا حدودی بدیهی است؛ یعنی شهرت، یعنی افتخاری که فرد فراتر از حضور فیزیکی خود از آن برخوردار است. اما خود نام به نوعی کنایه نوعی نماد یا چهره برای افتخار یک شخص تبدیل می‌شود.

آیا به نامی توهین می‌شود؟ آیا از نامی به نیکی یاد می‌شود؟ این نوعی رمز است برای روش‌هایی که آبروی یک شخص به صورت شفاهی در جهان نشان داده می‌شود. وقتی دعا می‌کنیم، نام تو مقدس باد، حداقل تا حدودی دعا می‌کنیم که آبروی خدا بیشتر و بیشتر در زمین به رسمیت شناخته شود، همانطور که آبروی خدا در عوالم آسمانی به رسمیت شناخته می‌شود. احتمالاً باید در مورد آبرو و جنسیت نیز صحبت کرد.

در دنیای قرن اول، و این واقعاً در بسیاری از فرهنگ‌های مدیترانه‌ای حتی تا به امروز، و فرهنگ‌های سامی و فرهنگ‌های خاورمیانه حتی تا به امروز ادامه دارد، آبروی زن کاملاً متفاوت از آبروی مرد تصور می‌شود. مردان تمایل دارند در ملاء عام باشند و اغلب برای آبرو بخشیدن به یکدیگر رقابت می‌کنند. اما در بسیاری از متون باستانی می‌خوانیم که حوزه زنان برای کسب آبرو در واقع درون خانه است.

این فضاهای خصوصی خانه است، یا اگر بیرون از خانه باشد، در فضاهای عمومی است که زنان به آن رفت و آمد می‌کنند یا توسط یک مرد، شوهر، پدر یا برادر، نماینده خانواده‌ای که آبروی زن در آن نهادینه شده است، همراهی می‌شوند. بدیهی است که ما در اینجا به جوامع مردسالار، جوامعی به شدت جنسیت‌زده در دنیای باستان نگاه می‌کنیم، که در آنها زن به عنوان یک موجود مستقل در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه همیشه به نوعی امتدادی از خانه یک مرد و بنابراین، آبروی آن مرد است. و بنابراین ما در مورد حیا به عنوان هسته آبروی زنانه در این دنیا زیاد می‌خوانیم، که خود را از لمس، نگاه و گفتگوی مردان دیگر دور نگه می‌دارد.

هرگونه تلاش جنسی به زنی خارج از ازدواج، چه با رضایت طرفین و چه به هر نحو دیگر، از جمله موارد دیگر، تهدیدی برای آبروی مردی است که آن زن از نظر مفهومی در او ریشه دارد، چه شوهر و چه پدرش. در ادبیات باستان، زنان را می‌توان به عنوان نمونه‌هایی از فضایی که معمولاً مردان با آنها مرتبط هستند، ستود. به عنوان مثال، شجاعت.

شجاعت را می‌توانیم یک فضیلت مردانه بنامیم، زیرا در یونانی، این کلمه در واقع آندریا است. می‌توان آن را به طور کاملاً مناسبی به مردانگی ترجمه کرد. بسیاری از زنان در ادبیات باستان به عنوان شجاع مورد ستایش قرار گرفته‌اند، به عنوان مثال، قهرمان جودیت در کتاب آخرالزمانی با همین نام یا مادر هفت شهید در مکابی. چهارم، یکی دیگر از متون آخرالزمانی.

پلوتارک، نویسنده یونانی حدود ۱۰۰ تا ۱۲۰ میلادی، رساله‌ای کامل با عنوان «درباره مردانگی، درباره شجاعت زنان» نوشت و در آن از چهره‌های زن تاریخی به خاطر شجاعتشان ستایش کرد. اما در همه این موارد، حتی در کنار اینکه زنان را مردانه‌تر از مردان معرفی می‌کند، در برخی موارد، به آبروی زنانه به معنای سنتی‌تر حیا، عفت، دوری از فضای عمومی و دید و لمس عمومی تا حد امکان نیز توجه شده است. حال، اگر فردی طوری تربیت شود که برای آبرو ارزش قائل شود و از شرم به عنوان اساسی‌ترین خیر و شری که ممکن است تجربه کند، بترسد، آنگاه گروهی که فرد عضوی از آن است می‌تواند به طور بسیار مؤثری کنترل اجتماعی را بر آن فرد، بر همه آن افراد اعمال کند.

اگر من طوری تربیت شوم که به دنبال تایید همسالانم باشم، آن همسالان قدرت زیادی برای وادار کردن من، به پیروی از آنها دارند. این یک ویژگی اساسی اخلاق در دنیای باستان است. به دلیل انگیزه برای افتخار، گروه‌ها می‌توانند افراد را با ارزش‌هایی که گروه برای خیر گروه به آنها نیاز دارد، همسو نگه دارند.

من آن اعمال و ارزش‌هایی را که گروهی که من عضوی از آن هستم برایشان ارزش قائل است و می‌خواهد که من آنها را به کار ببرم، مجسم خواهم کرد. بنابراین، من در تمام طول زندگی‌ام، حتی از ابتدا تا انتها، مایلیم به منافع گروه خدمت کنم، حتی منافی که بر منافع خودم مقدم است. این یکی دیگر از تفاوت‌های عمده بین فرهنگ غربی قرن بیست و یکم و فرهنگ مدیترانه‌ای قرن اول است.

حتی همین الان که اینجا ایستاده‌ام، می‌دانم که منفعت شخصی یک عامل محرک واقعاً قوی است. حتی در زندگی خودم، صرف نظر از کار روح. اما منفعت شخصی، تا جایی که ما آن را پرورش می‌دهیم، به آن احترام می‌گذاریم و در قرن بیست و یکم با آن زندگی می‌کنیم، محصول فردگرایی غربی است.

این به سختی در دنیای مدیترانه‌ای قرن اول امکان‌پذیر است. این یک ناهنجاری در آن دنیا خواهد بود. این فرد بی‌شرم، فردی که جامعه نمی‌دانست با او چه کند، کسی بود که می‌توانست منافع شخصی خود را بر منافع گروهی ترجیح دهد.

چند مثال از چگونگی عملکرد این روش. در دنیای باستان، در واقع مانند امروز، شجاعت یک فضیلت اساسی است، دلاوری، بردباری و تمایل به تحمل آسیب فیزیکی برای خیر گروه. من خودم هرگز در ارتش خدمت نکرده‌ام.

کسانی که این کار را کرده‌اند می‌دانند من چه می‌گویم. اما در دنیای باستان، افراد بسیار بیشتری نسبت به غرب امروزی می‌توانستند برای خدمت در ارتش فراخوانده شوند. و اگر به عقب برگردید، مثلاً به قرن چهارم پیش از میلاد، هر مردی در یونان می‌توانست به خدمت در ارتش فراخوانده شود.

و بقای دولت-شهر شما به تمایل شما برای رفتن به آنجا و فرو کردن نیزه در ران، یا بدتر از آن، برای دولت-شهرتان بستگی داشت. از این رو، دولت-شهرها به شجاعان احترام می‌گذاشتند. و من، به عنوان یک آتنی، قرن چهارم پیش از میلاد، از بدو تولد طوری تربیت شده‌ام که شجاعت را فضیلتی بزرگ برای تجسم ارزشمندتر از امنیت، آسایش و خود زندگی بدانم.

و بنابراین، همانطور که می‌شنوم سربازان، به ویژه سربازان کشته شده، ستایش می‌شوند، همانطور که خطابه‌های تشییع جنازه را به پاس شهرت جاودانه‌شان می‌شنوم، با جامعه سازگار می‌شوم و مایل می‌شوم که بروم و همین کار را انجام دهم. و به این ترتیب، دولت-شهر زنده می‌ماند. و به این ترتیب، استان شورشی، به عنوان مثال، یهودیه در سال‌های ۶۶ تا ۷۰ میلادی، قادر است برخی از آنچه را که می‌تواند علیه روم انجام دهد، به کار گیرد، هرچند در نهایت به طرز وحشتناکی ناموفق بود.

اما به دلیل این تعهد به قرار دادن خیر گروه، صرف نظر از هزینه آن برای خود، در اولویت قرار دادن شجاعت است. سخاوت یکی دیگر از ارزش‌های نمونه خواهد بود. در این دنیا، اگر قرار بود پیشرفتی مدنی در شهر شما، در روستای شما رخ دهد، قرار بود، قرار بود، قرار بود، متاسفم، قرار بود به این دلیل باشد که یک فرد ثروتمند قرار بود آن را محقق کند.

قرار نبود این اتفاق بیفتد چون درصدی از مالیات‌های جمع‌آوری شده صرف بهبود جاده‌ها، ساخت معابد یا ساخت یک حمام عمومی جدید و زیبا در مرکز شهر صفوریس برای همه شما می‌شد. قرار بود کسی آنقدر سخاوتمند باشد چه چیزی باعث می‌شد کسی آن همه پول را برای بهبود شهری خرج کند؟ امید به افتخار و این واقعیت که فرهنگ‌های اطراف مدیترانه به فرد سخاوتمند با آنچه که فرد سخاوتمند بیش از همه می‌خواست، با آنچه که همه مردم، به جز افراد بی‌شرمانه، بیش از همه می‌خواستند، پاداش می‌دادند.

افتخار، تأیید، شهرت، شهرت به عنوان یک انسان بافضیلت و ارزشمند، در بسیاری از موارد، برتر از سایر انسان‌ها و بنابراین، ارستوس، که حتی ممکن است همان ارستوسی باشد که ما از کلیسای قرن‌تین می‌شناسیم، وقتی مقام مدنی ادل بودن به او اعطا می‌شود، با هزینه شخصی خود در مقابل تئاتر قرن‌تین سنگفرش می‌کند، زیرا می‌خواهد این رویداد را با عملی سخاوتمندانه که به معنای واقعی کلمه شهرت او را برای بیش از ۲۰۰۰ سال بر سنگ حک خواهد کرد، گرامی بدارد. شما هنوز هم می‌توانید آن را در آنجا ببینید.

و بنابراین، این عطش برای افتخار به ابزاری بسیار مؤثر برای کنترل اجتماعی و راهی برای وادار کردن ما به عنوان افراد تبدیل می‌شود تا خودمان را برای خیر و صلاح کل جامعه فدا کنیم. حال، هر آنچه که تا به اینجا گفته‌ام، فرض را بر این گذاشته است که با یک گروه خاص سر و کار دارم و از نظر آنها خواهان افتخار هستم. این تقریباً هرگز در هیچ منطقه‌ی خاصی در دنیای مدیترانه‌ای قرن اول صدق نمی‌کند.

پیچیدگی‌هایی وجود دارد زیرا گروه‌هایی با هم همپوشانی دارند که هر کدام ممکن است ارزش‌های کمی یا بسیار متفاوتی داشته باشند و تعاریف متفاوتی از آنچه شرافتمندانه است، ارائه دهند. به عنوان مثال، از آنجایی که این موضوع به دانشجویان کتاب مقدس مربوط می‌شود، می‌خواهم مورد یک یهودی را در یک شهر یونانی، چه اسکندریه باشد و چه قیصریه در کنار دریا، در نظر بگیرم. آنچه برای یهودی شرافتمندانه است، اغلب در نظر غیریهودیان شرافت خود را از دست می‌دهد.

برای مثال، برای اینکه یک یهودی شریف باشیم، باید به هر قیمتی از بت‌پرستی دوری کنیم. فقط کافی است، که به اندازه‌ی یک بو به معبد نزدیک نشویم. از هرگونه ارتباط با آلودگی غذاهای قربانی شده برای بت‌ها، گوشت‌هایی که از حیوانات قربانی در معابد به دست می‌آیند، اجتناب کنیم.

این فقط یک عمل شنیع است، نفرت‌انگیز است، بخشی از زندگی من نیست. چیزی که یک یهودی شریف را می‌سازد، ختنه شدن و ختنه کردن فرزندان پسر، بردگان پسر و هر چیز دیگری است. رعایت روز سبت، آن یادآوری اساسی هر هفته برای همسو شدن با ریتم‌های خدا، خدایی که همه چیز را در شش روز آفرید و در روز هفتم استراحت کرد.

و رعایت مقررات غذایی مندرج در تورات، که به موجب آن با خوردن گوشت گاو، اما نه گوشت خوک، با خوردن ماهی تن، اما نه مارماهی، ما از حرکات خود خدا، از اعمال خود خدا در انتخاب قوم یهود، اما نه قوم غیریهودی، تقلید می‌کنیم. همه این چیزها باعث می‌شود که فرد در نظر یهودیان متدین و پایبند به تورات، محترم باشد. اما یونانیان در شهر چگونه به این فعالیت‌ها نگاه می‌کنند؟ به عنوان یک یهودی متدین، اجتناب من از همه خدایان غیر از خدای خودم، صرفاً مانند الحاد متکبرانه به نظر می‌رسد.

، انکار من از وجود خدای دیگران، بدترین نوع بی‌دینی تلقی می‌شود. و از قضا، برای ما انسان‌های مدرن یهودیان اغلب در دنیای باستان ملحد خطاب می‌شوند. نه به این دلیل که آنها خدایی ندارند، بلکه به این دلیل که خدایی داشته‌اند، بلکه آنها فقط وجود همان یکی را تأیید می‌کنند، نه دیگری را.

بنابراین، آنها اساساً خدانا‌باور بودند. آنها چه چیزی را از سر جوانان خود قطع می‌کردند؟ ختنه به عنوان یک مثله کردن وحشیانه بدن تلقی می‌شود، نه یک نقش بستن پیمان الهی بر بدن هر مرد که شایسته ستایش باشد. اینکه یک روز از هر هفته را مرخصی بگیرند و مطلقاً هیچ کاری نکنند، برای یهودیان شهرت تنبلی به ارمغان می‌آورد.

و شاید مقررات غذایی چیزی باشد که غیریهودیان را بیشتر از همه به فکر فرو می‌برد. از آنجا که گوشت خوک یکی دیگر از گوشت‌های سفید است، خوشمزه است. طبیعت آن را به عنوان بخشی از نعمت‌های خود فراهم کرده است.

اجتناب از آن به عنوان چیزی ناپاک، بی‌عدالتی در حق خدایان یا طبیعتی است که آن را در کنار بسیاری از چیزهای شگفت‌انگیز، خوشمزه و مغذی دیگر فراهم کرده است. بنابراین، من می‌توانم در نظر دیگر یهودیان، پرهیزگار پایبند به تورات، افتخار یک یهودی پرهیزگار را داشته باشم، اما همین فعالیت‌ها مرا در نظر بسیاری احتمالاً اکثریت، جمعیت غیریهودی شهر، بی‌آبرو خواهد کرد. انصافاً، همیشه برخی غیریهودیان، به ویژه در میان طبقه فیلسوف، وجود دارند که به یهودیت به عنوان نوعی انضباط سختگیرانه که فضایل خاص خود را دارد، نگاه می‌کنند.

اما آنها دانشگاهیان دنیای باستان هستند و هیچ کس به آنها گوش نمی‌دهد. روی هم رفته، یهودی بودن به معنای تحقیر شدن در نظر بسیاری از یونانیان و رومیان است. اگر من افتخار می‌خواهم، چه کار باید بکنم؟ اگر من بخشی از یک گروه اقلیت یهودی در یک شهر عمدتاً یونانی هستم، چه کار باید بکنم؟ خب خیلی‌ها را نباید بگویم چون هرگز واقعاً آن را ارزیابی نکرده‌ام، اما ما یهودیان خاصی را می‌شناسیم که میل به افتخار آنها را از آموزش‌هایشان، از شیوه زندگی اصلی‌شان، دور کرد تا حدی و در برخی موارد کاملاً مرتد شوند، تا بتوانند در نظر فرهنگ غالب بزرگتر از افتخار برخوردار شوند.

، اگر یک گروه اقلیت، مانند قوم یهود، در دنیای باستان بودند، اگر یک گروه اقلیت بخواهد اعضای خود اعضای حساس به آبرو را حفظ کند، باید استراتژی‌های خاصی را تدوین کند که آنها را بر آبرو گروه به عنوان یک کالای ارزشمند متمرکز نگه دارد، تا اعضای خود را بر دستیابی به آبرو در راستای آن اعمال و تعهداتی که فرهنگ گروه و هویت گروه را حفظ می‌کند، متمرکز نگه دارد، نه اینکه به دلیل پتانسیل آبرو یا ننگ در نظر آن گروه رقیب، به سمت فرهنگ یک گروه رقیب کشیده شوند. بنابراین، می‌خواهم در بخش آخر این سخنرانی، زمانی را به بررسی این استراتژی‌ها اختصاص دهم، زیرا آنها استراتژی‌هایی هستند که در سراسر عهد جدید مؤثر خواهیم یافت، زیرا مسیحیت اولیه، گروه اقلیت به تمام معنا در دنیای باستان بود. اگر فکر می‌کنید یهودی بودن در افسس، شاید یک جامعه صد هزار نفری، سخت بود، سعی کنید مسیحی بودن در افسس، شاید یک جامعه ۵۰ نفری، را امتحان کنید.

بنابراین، ما واقعاً مجبور بودیم، در زمان پولس، می‌دانید، خیلی کوچک، ما فقط در مورد ده‌ها نفر صحبت می‌کنیم، نه حتی صدها نفر. بنابراین، ما می‌بینیم که نویسندگان عهد جدید به این موضوع توجه ویژه‌ای دارند که چگونه نوکیشان خود را بر آنچه گروه، گروه مسیحی به عنوان شرافت تعریف می‌کند، متمرکز کنند و جذابیت شرافت را از بیرون و نیش ننگ را از بیرون پخش کنند. بنابراین، یکی از کارهایی که می‌بینیم، به ویژه گروه‌های اقلیت انجام می‌دهند، تعریف دقیق آنچه شرافت است، می‌باشد.

من در اینجا مثالی از حکمت بن سیرا دارم. بن سیرا یهودی بود که در مدرسه‌ای در اورشلیم تدریس می‌کرد. او یک مکتب‌خانه در اورشلیم داشت.

او احتمالاً بین حدود ۲۰۰ تا ۱۷۵ قبل از میلاد فعال بوده است. و او این را می‌نویسد: فرزندان چه کسی شایسته احترام هستند؟ فرزندان بشر. فرزندان چه کسی شایسته احترام هستند؟ کسانی که از خداوند می‌ترسند.

فرزندان چه کسانی شایسته احترام نیستند؟ فرزندان انسان. فرزندان چه کسانی شایسته احترام نیستند؟ کسانی که احکام را زیر پا می‌گذارند. در میان اعضای خانواده، رهبرشان شایسته احترام است، اما کسانی که از خداوند می‌ترسند، در نظر او شایسته احترام هستند.

ثروتمندان، بزرگان و فقرا. جلال آنها ترس از خداوند است. حقیر شمردن کسی که باهوش اما فقیر است، درست نیست.

و شایسته نیست کسی را که گناهکار است، تکریم کرد. امیر، حاکم و قاضی تکریم می‌شوند، اما هیچ یک از آنها بزرگتر از کسی نیست که از خداوند می‌ترسد. در این متن، بن سیرا چندین کار انجام می‌دهد.

اول، او تعریف اصلی آنچه یک فرد را شریف می‌کند را مشخص می‌کند. این سوال که آیا آن فرد تورات، شریعت موسی، را رعایت می‌کند یا خیر. این همان چیزی است که یک فرد را از یک فرد دیگر، یک فرد شریف را از یک فرد بی‌شرف متمایز می‌کند.

و او همچنین می‌گوید که این در نهایت ادعای یک فرد برای احترام و عزت نفس فراتر از هرگونه ملاحظات دنیوی است. ثروتمندان، قدرتمندان، ثروتمندان و افراد دارای جایگاه اجتماعی بالا در آن زمان نیز مانند اکنون مورد احترام بودند. اما بن سیرا می‌گوید هیچ یک از این ویژگی‌های بیرونی در قلب چیزی که یک فرد را محترم می‌کند، قرار ندارد.

ثروتمندان، افراد سرشناس و فقرا. شکوه و جلال آنها، ادعای احترامشان، به طور یکسان، در ترس آنها از خداوند است. در نهایت، اگر شخصی از احکام نیز سرپیچی کند، احترام به اشتباه بر اساس هر چیز دیگری داده می‌شود.

بنابراین، در متونی از این دست، ما نماینده‌ی فرهنگی را می‌بینیم که به طور فزاینده‌ای در اقلیت است، حتی در یهودیه در قرن دوم. زیرا انگیزه برای شبیه شدن به ملت‌ها، پذیرش فرهنگ یونانی، و اشکال یونانی، و نام‌های یونانی، و در نتیجه پیوستن به آن جهان بزرگتر، و قرار گرفتن روی نقشه، و داشتن پتانسیل افتخار در آن جهان بزرگتر، در حال افزایش بود. حتی در آنجا، بن سیرا را می‌بینیم که از این استراتژی استفاده می‌کند.

همچنین بسیار مهم است که مشخص کنیم نظر چه کسی مهم است. انسان‌شناسان در مورد دادگاه آبرو یا دادگاه عقیده صحبت کرده‌اند. آن افراد مهم زندگی که نظرشان در مورد شما مهم است چه کسانی هستند؟ و بنابراین، از نظر چه کسی آبرو و شرم اهمیت دارد؟ باز هم، با مراجعه به بن سیرا، می‌بینیم که او این دادگاه آبرو را حول محور خود خدا تعریف می‌کند.

بنابراین، او می‌نویسد، او به آنها گفت، خدا به آنها گفت، از همه بدی‌ها برحذر باشید. و به هر یک از آنها در مورد همسایه‌اش فرمان داد. راه‌های آنها همیشه برای او شناخته شده است.

آنها از چشمان او پنهان نخواهند ماند. و کمی بعد در همان کتاب، کسی که مرتکب زنا می‌شود، ترسش محدود به چشمان انسان است. و او متوجه نیست که چشمان خداوند ده هزار برابر روشن‌تر از خورشید است.

آنها به هر جنبه‌ای از رفتار انسان نگاه می‌کنند و زوایای پنهان را می‌بینند. در هر دوی این متون، بن سیرا به شاگردانش یادآوری می‌کند که خدا همه چیز را می‌بیند. و او دادگاه نهایی قضاوت است، که آنها هر ثانیه از زندگی خود را در مقابل او به نمایش می‌گذارند.

ساعاتی را که در ملاء عام می‌گذرانند و ساعاتی را که در مخفی‌ترین اتاق داخلی خانه خود می‌گذرانند. و بن سیرا هشدار می‌دهد که خداوند اسرار شما را آشکار خواهد کرد. او شما را در میان جماعت سرنگون خواهد کرد زیرا با احترام شایسته به خداوند نزدیک نشدید و قلب شما پر از ریاکاری بود.

بنابراین، در نهایت، آبروی فرد در جامعه در دست خداست که آن را حفظ کند یا از بین ببرد، بسته به اینکه آیا فرد در درجه اول و بالاتر از همه، آنچه را که در نظر خدا آبرومندانه است، دنبال کرده است یا خیر. نوشته دیگری از قرن دوم پیش از میلاد که به عنوان باروک شناخته می‌شود، گویی از قلم کاتب ارمیا باروک، نوشته شده است، در مورد اسرائیل صحبت می‌کند، که باز هم از قبل از اقلیت بودن آن در جهان آگاه است، اسرائیل به این دلیل که می‌داند چه چیزی مورد رضایت خداست، متبرک می‌شود. او می‌داند که طرف اصلی و مهم کیست.

این کتاب اطلاعاتی در مورد چگونگی زندگی شرافتمندانه در برابر آن شخص مهم زندگی ارائه می‌دهد تا از نوعی افتخار و احترام بهره‌مند شود که نه تنها برای این عمر، بلکه برای همیشه ادامه خواهد داشت. یکی دیگر از ویژگی‌های مهم صحبت در مورد دادگاه آبرو، صحبت در مورد این است که افراد خارجی نظرات خود را از کجا می‌آورند. به عبارت دیگر، اگر افراد خارجی گروه من، اعضای فرهنگ غالب یونانی یا رومی، اگر افراد خارجی گروه من از انتخاب‌های زندگی و اعمال من ابراز نارضایتی کنند، این نظر از کجا می‌آید؟ نظر آنها چقدر ارزشمند است؟ متنی که احتمالاً در مصر در قرن اول قبل از میلاد، احتمالاً در اوایل قرن اول میلادی نوشته شده است، حکمت سلیمان است، کتاب دیگری که به دروغ به آن نسبت داده شده است.

این کتاب توسط سلیمان، پسر داوود، نوشته نشده است، بلکه توسط کسی نوشته شده که سنت حکمت یهود را به ارث برده است. و او در مورد چگونگی نگاه افراد قدرتمند، ثروتمند و بی‌خدا به فرد باخدا می‌نویسد. و او به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه افراد بی‌خدا، یهودی پرهیزگار را نوعی سرزنش زنده می‌دانند، زیرا ارزش‌ها و اعمال یهودی پرهیزگار بسیار متفاوت است.

و به دلیل شهادت او به خدا و تأیید خدا از زندگی خودش، زیرا او در راه شریعت خدا قدم برمی‌دارد. و بنابراین، نویسنده در مورد چگونگی آزمایش یهودیان بی‌دین توسط افراد بی‌دین با توهین، سرزنش، خشونت و در نهایت با مرگی شرم‌آور می‌نویسد. و با نگاهی به این نوع صحنه، که نویسنده بدون شک در مورد وقوع آن در زندگی واقعی شنیده بود، حتی ممکن است در زندگی واقعی شاهد آن بوده باشد، در مورد استدلال افراد بی‌دین و اینکه چرا تمام کارهایی که انجام می‌دهند، تمام شرعی که به فرد پرهیزگار وارد می‌کنند، بی‌ارزش است. می‌نویسد.

بنابراین، او می‌نویسد، این نحوه استدلال بی‌دینان است، اما آنها اشتباه می‌کردند. بدخواهی آنها کاملاً آنها را کور کرده بود. آنها از نقشه‌ی پنهانی خدا خبر نداشتند.

آنها به پاداشی که تقدس به همراه دارد امیدی نداشتند. آنها به جایزه‌ای که در صورت پاک نگه داشتن روح خود از لکه‌ها به دست می‌آوردند، فکر نمی‌کردند. او در ادامه‌ی آن کتاب درباره‌ی اکثریت غیریهودی جهان می‌نویسد: تمام انسان‌هایی که خدا را نمی‌شناسند، ذاتاً تهی مغز هستند.

با وجود چیزهای خوبی که می‌توان دید، آنها به نوعی قادر به شناخت کسی که واقعاً هست، نبودند. اگرچه، مجذوب آنچه او ساخته بود، بودند، اما قادر به تشخیص خالق همه چیز نبودند. بنابراین، در این دو متن می‌بینیم که نویسندگان می‌گویند افرادی که در اطراف شما هستند و ممکن است به دلیل تعهدتان به شیوه زندگی یهودی از شما متنفر باشند، این کار را می‌کنند زیرا آنها به سادگی همه حقایق را نمی‌دانند.

آنها تمام حقایق مربوط به خدای واقعی، در مقایسه با خدایان دروغینی که همچنان آنها را می‌پرستند، را نمی‌دانند. آنها تمام حقایق مربوط به زندگی، داوری و زندگی پس از آن را نمی‌دانند. و بنابراین، با توجه به کوتاه‌بینی‌شان، تصمیمات بدی در مورد زندگی خود و ارزش خود به عنوان انسان می‌گیرند.

و آنها شما را احمق و شرم‌آور قضاوت خواهند کرد، در حالی که در واقع، آنها فقط به این دلیل این کار را می‌کنند که خودشان احمق و شرم‌آور هستند. آنها فاقد وحی‌ای هستند که ما دریافت کرده‌ایم. همانطور که متن، حکمت سلیمان، ادامه می‌دهد، آنها بد زندگی می‌کنند.

آنها شرم‌آور زندگی می‌کنند. برای آنها کافی نبود که در مورد شناخت خدا اشتباه کنند، بلکه اگرچه به دلیل جهل در نزاع بزرگی زندگی می‌کنند، چنین شر بزرگی را صلح می‌نامند. و اگر پاراگراف بزرگتری را که آن آیه از آن آمده است بخوانیم، می‌بینیم که نویسندگان می‌گویند، ببینید غیریهودیان چگونه زندگی می‌کنند.

مستی، قتل، دزدی، روابط جنسی غیرطبیعی. در واقع، متنی بسیار شبیه به آنچه در رومیان ۱:۱۸ تا ۳۲ می‌یابیم. ببینید آنها چگونه زندگی می‌کنند.

و حالا در نظر بگیرید، چگونه افرادی که از نظر فضیلت و رذیلت اینقدر بی‌شرمند هستند، می‌توانند حرف مهمی در مورد شرافت یا شرم شما بزنند؟ بت پرستی در واقع یک دین بت پرستانه بود، یک مانع بزرگ یا مانع بالقوه برای یهودیانی که در شهرهای غیریهودی زندگی می‌کردند، زیرا یهودیان در اقلیت بودند. و وقتی به اطراف خود نگاه می‌کردند، تعداد زیادی از انسان‌های دیگر را می‌دیدند، بسیار بیشتر از تعداد خودشان، که این خدایان دیگر را با همان شور و اشتیاق، با همان فداکاری که خودشان نسبت به خدای اسرائیل احساس می‌کردند، می‌پرستیدند. و بنابراین ممکن است وسوسه‌ای مداوم برای این سوال وجود داشته باشد که آیا آنها نیز اعمال مذهبی مشروعی دارند؟ آیا باید آنقدر کوتاه‌بین باشم که فکر کنم خدای من تنها خداست؟ روش زندگی من، تنها روش زندگی مورد تایید خداست؟ و بنابراین، نویسندگانی مانند حکمت سلیمان، که می‌خواهند هویت یهودی را در این پراکندگی، در این نوع سرزمین‌های غیریهودی ترویج دهند، می‌خواهند به تسهیل حفظ آن کمک کنند، به توضیح بت پرستی به عنوان یک پدیده توجه می‌کنند.

بنابراین، او می‌نویسد، هنر گمراه‌کننده‌ی انسان‌ها ما را فریب نداد، و نه کار بی‌ثمر نقاشان زیرک، حتی زمانی که تصویری خیره‌کننده در ترکیب رنگ‌هایش خلق می‌کردند. با این حال، دیدن بت‌ها در احمق‌ها میل ایجاد می‌کند. آن‌ها شروع به آرزوی تصویر بی‌جان یک مجسمه‌ی مرده می‌کنند.

کسانی که آنها را می‌سازند، کسانی که آنها را می‌خواهند، و کسانی که آنها را می‌پرستند، همه عاشق چیزهای پلید هستند. همه آنها سزاوار این هستند که امیدهایشان به این شکل منحرف شود. و بنابراین آنچه غیریهودیان برای آن ارزش قائلند، و نوع تقوایی که غیریهودیان به آن احترام می‌گذارند، چیزی است که این نویسندگان از فرهنگ اقلیت یهودی نیز به آن خواهد پرداخت تا جذابیت بالقوه آن را خنثی کند و نظر و عمل فرهنگ اکثریت را در نهایت به عنوان یک فرهنگ منحرف، نه دیدگاه اقلیت ما، توضیح دهد.

کار دیگری که می‌بینیم این رهبران فرهنگی اقلیت برای اعضای گروه خود انجام می‌دهند، تفسیر مجدد تجربیات عدم تایید از سوی بیگانگان به شیوه‌هایی است که به افتخار در گروه اقلیت کمک می‌کند. به عبارت دیگر، آنها تجربه شرمساری توسط بیگانگان را به نشان افتخار در نزد خدا و نزد گروه تبدیل می‌کنند، نویسنده باز هم با تکیه بر حکمت سلیمان می‌نویسد که ارواح صالحانی که فوت کرده‌اند کمی تنبیه شده‌اند اما با چیزهای خوب فراوانی پاداش خواهند گرفت زیرا خداوند آنها را آزمایش کرده و دریافته است که آنها شایسته بودن با او هستند.

او آنها را مانند طلا در کوره آزمایش کرد. او آنها را مانند یک قربانی کاملاً سوخته پذیرفت. نویسنده در مورد آن یهودیان پرهیزگاری می‌نویسد که همسایگان غیریهودی آنها، یا شاید حتی همسایگان یهودی مرتدشان، آنها را مسخره می‌کردند، تحقیر می‌کردند، توهین می‌کردند، مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند و در نهایت حتی آنها را به قتل می‌رساندند.

او در مورد تجربه‌ی از دست دادن آبرویشان توسط این افراد دیگر می‌نویسد، در واقع این تجربه، آبروی واقعی‌شان را آزمایش و برای همیشه توسط خدا ثابت می‌کند. بنابراین، تجربیات منفی شرمسار شدن توسط بیگانگان به تجربه‌ی آزمایش شدن و اعطای آبروی ابدی در درون گروه تبدیل می‌شود. یکی از مجموعه تصاویری که نویسندگان فرهنگی اقلیت مرتباً از آن استفاده می‌کنند، تصاویر ورزشی است.

یک همبستگی طبیعی بین سختی‌ها و مشقت‌هایی که ورزشکار باستانی تحمل می‌کند وجود دارد، شاید ورزشکار مدرن هم همینطور، اما مطمئناً ورزشکار باستانی تحمل می‌کرده است. سختی‌های تمرین، درد تمرین، درد کشتی یا مسابقه بوکس در دنیای قبل از محافظ و کلاه ایمنی و دستکش و هر چیز دیگری، تمام دردی که چنین شخصی به امید افتخار، به امید پیروزی تحمل می‌کرد، و شباهتی بین آن و آنچه یک عضو از یک فرهنگ اقلیت ممکن است هنگام سوءاستفاده توسط اعضای خارج از گروه خود یا سرزنش آنها تجربه کند. و بنابراین، نویسنده کتاب چهارم مکابیز را می‌بینیم که از تصاویر ورزشی برای تبدیل تجربه تحقیر مطلق به رقابتی برای افتخار استفاده می‌کند.

این گزیده‌ای که می‌خواهم بخوانم، از سخنان مادری خطاب به هفت پسرش است، پیش از آنکه آنها را به وحشیانه‌ترین و بدیع‌ترین شیوه‌ها، شاید در ادبیات باستان، تا سر حد مرگ شکنجه کنند. و او می‌نویسد پسران من، شما به مسابقه‌ای شرافتمندانه فراخوانده شده‌اید که در آن شواهدی ارائه خواهید داد که ارزش ملت شما را ثابت خواهد کرد. با میل و رغبت برای قانون اجدادمان رقابت کنید.

واقعاً مایه ننگ خواهد بود اگر شما جوانان در مواجهه با این شکنجه، پس از آنکه پیرمردی به خاطر احترام به خدا این همه رنج را تحمل کرد، آرامش خود را از دست بدهید. باید اشاره می‌کردم که این اتفاق پس از آن رخ داد که یک کاهن پیر به نام الیعازر برای اولین بار تا سر حد مرگ شکنجه شد. در اینجا، تصویر رقابت شرافتمندانه یا نجیبانه و این ایده را می‌یابیم که مواجهه با تحقیر در واقع می‌تواند به عنوان شرکت در یک رقابت تلقی شود.

و نتیجه ممکن است از نظر بیگانگان، تحقیر کامل باشد، اما از نظر خودی‌ها و در نظر خدا، آن‌طور که خودی‌ها ادعا می‌کنند، پایان یک پیروزی باشکوه خواهد بود که افتخار و شهرت آن برای همیشه ماندگار خواهد بود. همان‌طور که این گزیده بعدی نشان می‌دهد، رقابتی که آنها در آن درگیر بودند واقعاً الهی بود خود فضیلت، خود شخصیت اخلاقی، آن روز جوایزی را اهدا کرد، زیرا ارزش خود را از طریق استقامتشان ثابت کرده بودند.

پیروزی، جاودانگی را از طریق زندگی بی‌پایان به ارمغان آورد. الیعازر، کاهن سالخورده، اولین شرکت‌کننده بود. مادر هفت فرزند و آن برادران نیز در این مسابقه شرکت کردند.

ظالمی که آنها را شکنجه می‌داد، حریف بود و جهان و نسل بشر، تماشاگر. احترام به خدا پیروز میدان شد و قهرمانانش را تاجگذاری کرد. چه کسی از ورزشکارانی که به نام قانون الهی رقابت می‌کردند، شگفت‌زده نشد؟ چه کسی شگفت‌زده نشد؟ همانطور که از عهد جدید نیز می‌خوانیم، می‌بینیم که تصاویر ورزشی به طور مشابه برای تبدیل طرد فرهنگ غالب و تلاش‌هایش برای شرمندگی کردن نوکیشان مسیحی به بازگشت به شیوه زندگی قدیمی خود به یک رقابت ورزشی استفاده می‌شود که در آن پیروزی نه در تسلیم شدن، بلکه در پایداری تا پایان و در نتیجه دریافت تاج گل، یا در ترجمه‌های رایج‌تر، دریافت تاج در پایان روز بود.

تمام این چیزهایی که ما در موردشان صحبت کرده‌ایم، یا بهتر است بگوییم، خنثی کردن نیش شرم از بیرون، گروه، همه اینها با استفاده از آبرو و شرم در درون گروه، به اصطلاح گروه، متعادل می‌شود. به عبارت دیگر بن سیرا، نویسنده حکمت سلیمان، نویسنده مکابیان چهارم، همه مخاطبان یهودی خود را وادار می‌کنند که به طور حیاتی با یکدیگر تعامل داشته باشند به گونه‌ای که ارزش رعایت تورات را به عنوان راهی برای آبرو تقویت کنند. اینکه در تعاملات روزانه خود با یکدیگر، تأیید کنند، تشویق کنند، ستایش کنند و بدین ترتیب تعهد یکدیگر را برای زندگی به سبک زندگی یهودی تقویت کنند.

برعکس، شرم در درون گروه باید برای منصرف کردن افرادی که در تعهد خود به شیوه زندگی مبتنی بر تورات تردید دارند، مورد استفاده قرار گیرد. یک نمونه خوب از این، که فقط به آن اشاره خواهم کرد، سرود ستایش اجداد است، نوعی پایان شش فصلی در پایان حکمت بن سیرا، که در آن بن سیرا در واقع کل تاریخ قوم یهود را از آدم تا جدیدترین کاهن اعظم، شمعون دوم، شمعون عادل، مرور می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه کسانی که عهد خدا را رعایت کردند، به افتخار ابدی دست یافتند، در حالی که کسانی مانند پادشاهان شرور اسرائیل و یهودا که از عهد خدا خارج شدند، برای خود به شرم ابدی دست یافتند و در واقع برای ملت‌های خود، به دلیل فتح شدن توسط ملت‌های دیگر، به شرم دست یافتند. یکی از جنبه‌های نهایی افتخار در محیط جهان باستان که می‌خواهم به آن پردازم، مربوط به رقابت برای افتخار و رقابت برای پاداش آن در حوزه عمومی است.

مدیرانه باستان، مانند برخی از بخش‌های مدیرانه مدرن، به عنوان یک فرهنگ ستیزه‌جویانه، فرهنگ رقابت توصیف شده است که در آن شرافت به عنوان یک کالای محدود در نظر گرفته می‌شود. فقط مقدار مشخصی از آن وجود دارد و برای اینکه من بیشتر به دست بیاورم، شما باید مقداری از آن را از دست بدهید. من باید به نحوی آن را به قیمت شما به دست بیاورم.

می‌خواهم با نگاهی به بخشی از انجیل لوقا، شاید داستانی بسیار آشنا از شفای عیسی در روز سبت از لوقا ما را با این موضوع آشنا کنم. حال، عیسی در یکی از کنیسه‌ها در روز سبت تدریس می‌کرد و درست در ۱۳ همان لحظه، زنی با روحی که ۱۸ سال او را فلج کرده بود، ظاهر شد. او خمیده بود و کاملاً قادر به ایستادن نبود.

وقتی عیسی او را دید، او را فراخواند و گفت: «ای زن، تو از بیماری‌ات رهایی یافتی.» وقتی دست‌های خود را بر او گذاشت، او فوراً راست ایستاد و شروع به ستایش خدا کرد. اما رئیس کنیسه، از اینکه عیسی در روز سبت شفا داده بود، خشمگین شد و به جمعیت گفت که شش روز وجود دارد که باید در آنها کار کرد.

در آن روزها بیاوید و شفا یابید، نه در روز سبت. اما خداوند به او پاسخ داد و به او گفت، ای ریاکاران، آیا هر یک از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز نمی‌کند و آن را برای آب دادن نمی‌برد؟ و آیا این زن، دختر ابراهیم که شیطان او را به مدت ۱۸ سال در بند کشیده بود، نباید در روز سبت از این بند آزاد

شود؟ وقتی او این را گفت، همه مخالفانش شرمند شدند و تمام جمعیت از تمام کارهای شگفت‌انگیزی که او انجام می‌داد، شادمان بودند. حال، در این تعامل، در این قسمت، چیزی را می‌بینیم که می‌توانیم آن را به عنوان یک چالش تا حدودی معمولی و سناریوی بازنشر، یک رقابت معمولی برای افتخار، معمولی توصیف کنیم، به جز این واقعیت که زنی از یک بیماری ۱۸ ساله شفا یافت.

اما عیسی با دیدن این نیاز و صحبت با زن و گفتن اینکه تو در روز سبت از بیماری‌ات شفا یافته‌ای، ادعای ضمنی احترام را مطرح می‌کرد. این موضوع در این داستان برجسته نشده است، اما ما در داستان شفای دیگری، یعنی شفای مرد فلج که در مرقس ۲ روایت شده است، با آن مواجه می‌شویم. او می‌گوید: «برای اینکه بدانید پسر انسان همچنین مالک سبت است، بستر خود را بردارید و راه بروید.» بنابراین، عیسی ادعا می‌کند که حق شفا در روز سبت را دارد و زنی که شفا یافته است، بلافاصله این را تصدیق می‌کند.

او خدا را به خاطر آنچه اتفاق می‌افتد ستایش می‌کند، که به طور ضمنی بیانگر این است که خدا همین الان از طریق این مرد، عیسی، کاری انجام داده است. در عمل چه اتفاقی اینجا افتاده است؟ سپس، البته، چالش متقابل از راه می‌رسد.

رهبر کنیسه مداخله می‌کند و سعی می‌کند غیرمستقیم عیسی را سر جایش بنشاند. او با عیسی صحبت نمی‌کند؛ شما نباید در روز سبت شفا پیدا کنید، اما غیرمستقیم به جمعیت می‌گوید که در روز سبت برای شفا گرفتن نیایید. امروز روز مناسبی برای این کار نیست.

شش روز دیگر برای انجام این کار وجود دارد. البته، آن روز بیشتر خطاب به عیسی مسیح است. کاری که شما الان انجام دادید اشتباه بود.

شما نباید در روز سبت شفا دهید. شما قانون را زیر پا می‌گذارید. عیسی به این چالش پاسخ می‌دهد.

او با استفاده از زبان شمشیربازی، یک ضربت متقابل را مطرح می‌کند، جایی که کسی به دیگری حمله می‌کند، دفع می‌کند و حمله متقابل می‌کند، به عقب حمله می‌کند و می‌گوید، شما هم سبت را می‌شکنید، فقط برای کمک به یک حیوان. شما در روز سبت از دام‌های خود مراقبت می‌کنید. آیا این نیاز بسیار ضروری‌تر از مراقبت از یک انسان نیست؟ آیا سبت روز مناسبی برای خنثی کردن اعمال شیطان، کسی که این زن را به بند کشیده است، نیست؟ حال، نکته مهمی که باید بگویم این است که حکم این تبادل نظر از جانب عیسی و از جانب رهبر کنیسه صادر نشده است.

هر دو رگبار گلوله‌هایشان را به سمت یکدیگر شلیک کرده‌اند. تصمیم با تماشاگران است. آنها هستند که تصمیم می‌گیرند در این جدال چه کسی افتخار کسب کرده و چه کسی افتخار از دست داده است.

لوقا به این نقش آنها بسیار توجه دارد، زیرا در جمله پایانی خود می‌نویسد که مخالفانش شرمند شدند. تمام جمعیت از کارهایی که عیسی انجام می‌داد، شادمان بودند. بنابراین، در این تبادل، این عیسی بود که در بازی، افتخار، گویی که به چالش کشیده شده بود، اما با موفقیت از اقتدار خود در نظر افکار عمومی دفاع کرد. پیشی گرفت.

در سخنرانی بعدی، نگاهی دقیق‌تر به یک متن واحد از عهد جدید خواهیم داشت. هدف ما این خواهد بود که نشان دهیم چگونه این مباحثی که در این سخنرانی در مورد آنها صحبت کردیم، و مربوط به فرهنگ آبرو و بویایی آبرو-شرم در مدیریت قرن اول است، به ما کمک می‌کند تا وارد وضعیت شبانی و پاسخ استراتژیک به وضعیت یک متن خاص از عهد جدید، یعنی اول پطرس، شویم.

این سخنرانی دکتر دیوید دسیلوا در مورد جهان فرهنگی عهد جدید است

این جلسه اول است، مقدمه: آبرو و شرم